

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

١٤٣٠ ق



آیینہ رشد • فصلنامه مدیران

دفتر شصت و پنجم • زمستان ۱۳۹۷

صاحب امتیاز

ستاد امر به معروف و نهی از منکر

مدیر مسئول

سید احمد زرگر

اعضای تحریریه

جواد محدثی / محمدعلی معلی / محمود مهدی پور
عبدالرحیم اباذری / مهدی نصیری / حسن ابراهیمزاده
سیدمجید حسن زاده / محمد باقر پورامینی / محمود شریفی

مدیر هنری

علیرضا قراگزلو

تماس با دفتر تحریریه

قم، بلوار سمیه، کوچه ۱۲، پلاک ۳۰۰، پژوهشکده
امر به معروف و نهی از منکر

دورنگار

۰۲۵ ۳۷۷۳۴۴۳۰

صندوق پستی

۳۷۱۵۶/۹۴۶۳۷

تماس

۰۲۵ ۳۷۷۳۴۴۳۰ / ۰۲۵ ۳۷۷۳۴۴۳۰

۰۲۵ ۳۷۷۴۰۱۶۶ / ۰۲۵ ۳۷۷۴۶۱۵۲

قیمت

۱۸۰۰ تومان

شمارگان

۷۰۰۰ نسخه

چاپ اول

زمستان ۱۳۹۷

www.fmarooof.ir

E-mail: info@fmarooof.ir



https://t.me/A_roshd

۴ ◉ رنج دوستی دنیا / کلام امیر

۶ ◉ عامل شکست و پیروزی / رهنمودی از امام خمینی

۸ ◉ توانا و کار آمد باشید / رهنمودی از رهبر معظم انقلاب

۱۰ ◉ آنجا چه خبر؟ / ج. ابویاسر

۱۴ ◉ مولد و خودکفا / ج. سنابرق

۱۸ ◉ سرباز نظام / غلامرضا گلی زواره

۲۴ ◉ خطر ریاست / جواد محدثی

۲۸ ◉ تورم شخصیت / مهدی مهدی پور

۳۲ ◉ عشق به مردم / محمد علی معلی

۳۸ ◉ از خودمان شروع کنیم / جواد محدثی

۴۴ ◉ الگوی مدیریتی ابراهیم / محمود شریفی

۵۰ ◉ بریده‌ها / محمد باقر پورامینی

۵۴ ◉ صف اول، صف خدمت، صف مردم داری / به کوشش س. م. آب لشکری

۵۸ ◉ پدر صنعت چرخ خیاطی ایران / عبدالرحیم اباذری

۶۲ ◉ پیمان سعد آباد، سند خیانت رضا شاه / حسن ابراهیم زاده

۶۸ ◉ استسقای خودرویی با جوایز جگری!



رنج دوستی دنیا

امام مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:
أَهْبِنُوا الدُّنْيَا، فَإِنَّهُ أَهْنَى مَا يَكُونُ عَلَيْكُمْ؛ فَإِنَّهُ مَا أَهَانَ
قَوْمَ الدُّنْيَا إِلَّا هَنَأَهُمُ اللَّهُ الْعَيْشَ، وَمَا أَعَزَّهَا قَوْمٌ إِلَّا ذَلُّوا وَ
تَعَبُوا، وَكَانَتْ عَاقِبَتُهُمُ النَّدَامَةُ.

دنیا را خوار بشمارید؛ زیرا این کار برای شما گواراتر است. هیچ
گروهی دنیا را خوار نگرفتند؛ مگر این که خداوند، زندگی را بر
آنان گوارا نمود و هیچ دسته‌ای دنیا را دوست نداشته‌اند؛ مگر
این که خوار شدند و به رنج افتادند و در آخر پشیمان شدند.

عامل شکست و پیروزی

رهنمودی از امام خمینی

۶

اساس همه شکست‌ها و پیروزی‌ها از خود آدم شروع می‌شود. انسان، اساس پیروزی است و اساس شکست است. باور انسان، اساس تمام امور است. غربیان و در سابق انگلستان و بعد از او آمریکا و سایر کشورهای قدرتمند، دنبال این بودند که با تبلیغات دامنه‌دار خودشان، به ممالک ضعیف بیاوراند که ناتوانند؛ بیاوراند که اینها نمی‌توانند هیچ کاری انجام بدهند؛ اینها باید در صنعت، در نظام، در اداره کشورها، دستشان به طرف قدرت‌های بزرگ از شرق و غرب دراز باشد. آنهایی که می‌خواستند مخازن این کشورهای ضعیف را ببرند، نقشه‌های درست فکر کرده آنها این بود که مردم این کشور را، ملت این کشورها را، باورشان بیاورند که خودشان ناتوانند؛ ناتوانی را به خورد کشورهای مستضعف بدهند و خود مردم باور [کنند] که ما نمی‌توانیم صنعتی را خودمان ایجاد کنیم و نمی‌توانیم لشکری را خودمان اداره کنیم و نمی‌توانیم اداره مملکت خودمان را بکنیم. این باور که به وسیله تبلیغات غرب زدگان در این ممالک پیاده شد، این کشورها را به تباهی و عقب ماندگی کشاند. هر کاری را که انسان باورش این است که ضعیف است نسبت به آن کار، نمی‌تواند آن کار را انجام بدهد. هر قدر، قدرت ارتشی زیاد باشد، لکن قدرت روحی نداشته باشد و باورش آمده باشد که در مقابل فلان قدرت و فلان قدرت، نمی‌تواند ایستادگی کند،

این ارتش، محکوم به شکست است و هر کشوری که
اعتقادش این باشد که نمی‌تواند خودش صنعتی را ایجاد
کند، این ملت، محکوم به این است که تا آخر نتواند^۱.

۷

پی‌نوشت

۱. صحیفه امام، ج ۱۴، صفحه ۳۰۶.

توانا و کار آمد باشید

رهنمودی از آیت الله خامنه‌ای

۸

بایستی تصویر دولت در چشم مردم، تصویر یک گروه توانا و کارآمدی باشد که دارند تلاش می‌کنند. حالا البته انسان تلاش که می‌کند، همیشه موفق نمی‌شود؛ نفس این که دارند تلاش می‌کنند، کار می‌کنند، این برای مردم جذاب است. شما ملاحظه کردید ما در بازی فوتبال امسال در مقابل اسپانیا گل خوردیم؛ اما همه، تیم ما را تأیید کردند.

بنده خودم که خیلی دیر در این قضایا وارد می‌شوم، وارد شدم؛ گفتم: کارتان عالی بود. مردم هم آمدند در خیابان‌ها؛ در حالی که گل خورده بودیم. چرا؟ چون خوب بازی کردند؛ چون همه دیدند که اینها در میدان، تلاش کردند؛ عرق ریختند؛ ابتکار به خرج دادند؛ شجاعت به خرج دادند. دروازه‌بان، با هوشمندی و فداکاری و سرعت عمل، یک کاری کرد که کارستان بود. این را مردم وقتی ببینند از شما، برایتان شعار می‌دهند. به نفعتان شعار

می‌دهند. این باید احساس بشود. ممکن است یک جا آدم نتواند مشکل را هم حل کند؛ [اما] همین قدر که بدانند وارد میدان هستید و دارید تلاش می‌کنید و روز و شب نمی‌شناسید، این به مردم پیام اقتدار را می‌دهد. باید احساس بکنند دارد کار می‌شود^۱.



پی‌نوشت

۱. از سخنان مقام معظم رهبری در دیدار با اعضای هیئت دولت، ۱۳۹۷/۴/۲۴.

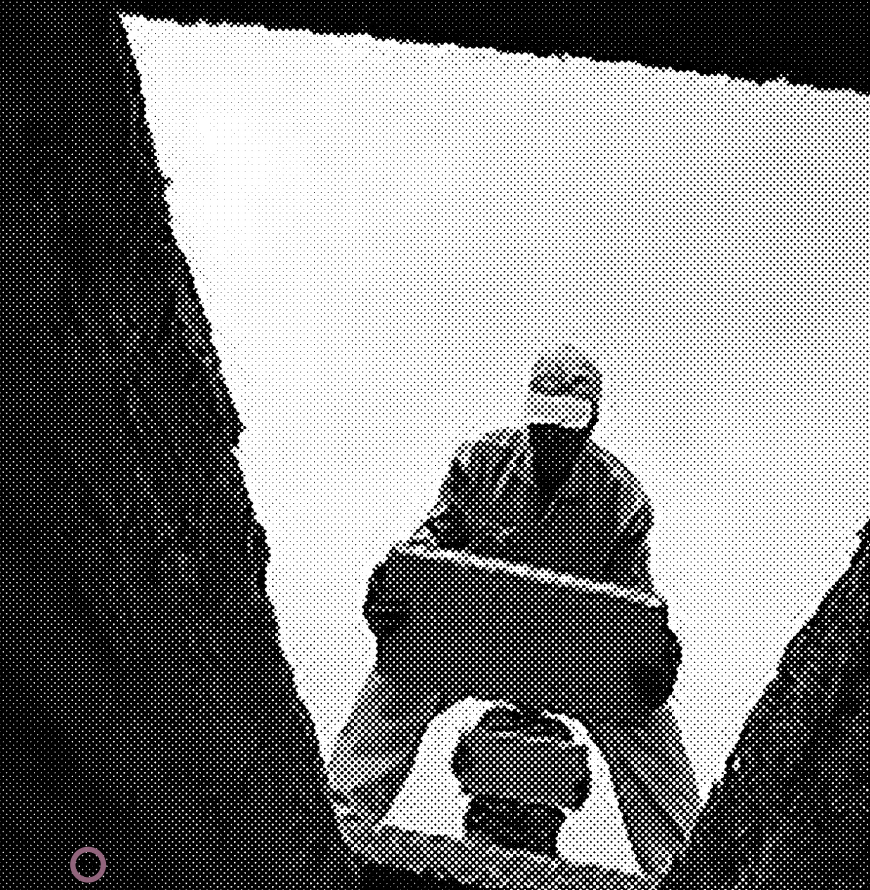
آجا چه خبر؟

ج. ابو یاسر

❖ درسی از نهج البلاغه (۲)

۱۰

قیچی مرگ، رابطهٔ مردگان و زندگان را، پیوند اشخاص با داشته‌هایشان را و رشتهٔ مالکیت‌ها و تعلق‌ها را قطع می‌کند و میان انسان و آرزوهایش، ثروت‌هایش، بستگانش، عنوان‌ها و اعتبارهایش، پست‌ها و میزها و ریاست‌هایش، فاصله می‌اندازد. اموات، گرفتار پیامدهای اعمال خود در آن عالم هستند و بی‌خبر از این‌جا. بازماندگان و وارثان و علاقه‌مندان هم بی‌خبر از این که آن متوفای عزیز، کجا رفت، برسرش چه آمد و در چه وضعی است، دوست دارند دریچه‌ای از عالم پس از مرگ گشوده شود و از حال و روز آن مردگان مطلع شوند و وضعیت برزخی آنان را بدانند. گزارشگری دقیق و نکته‌سنجی عمیق، مانند امیرمؤمنان علیه السلام در سخنی هشدار دهنده، نقش رابط و اطلاع‌رسانی بین این دو گروه را ایفا می‌کند و



وضع این دنیا را برای «اسیران خاک»، توضیح می‌دهد و انتظار دارد آنان هم از آن سوی «دیوار مرگ»، خبرهایی بدهند و از عالم برزخ چیزهایی بگویند.

قضیه از این قرار است که وقتی جنگ صفین پس از ۱۸ ماه به پایان رسید، امیرمؤمنان علیه السلام همراه با لشکریان خود از منطقه عملیاتی صفین به کوفه بر می‌گشت.

در این مدت طولانی کسانی شهید شده و کسانی از دنیا رفته بودند و بر تعداد گورهای قبرستان کوفه اضافه شده بود. آن حضرت که همواره می‌کوشید از هر حادثه، صحنه و موضوعی، نکته و پندی آموزنده بیان کند، فرصت را مغتنم شمرد و مدفونین در آن قبرستان را این گونه مورد خطاب قرار داد:

«ای ساکنان وحشت آباد قبرستان!

ای اهل خانه‌های خالی از ساز و برگ!
ای ساکنان قبرهای تاریک!
ای در خاک خفتگان! ای غربت نشینان! ای تنها
ماندگان!

شما این مسیر را پیش از ما پیمودید و پیشاهنگ این
راه و کاروان بودید. ما هم در دنیا ماندگار نیستیم و به
زودی به شما خواهیم پیوست. این، راهی است که همه
باید بروند.

اگر بخواهم از آن چه پس از شما اتفاق افتاده،
گزارشی بدهم، باید بگویم:
در خانه‌های مسکونی شما دیگران ساکن شدند.
همسران شما به عقد و ازدواج دیگران درآمدند.
ثروت‌هایی که گرد آورده و برجای گذاشتید، میان
وارثان تقسیم شد.

اینها اخباری است که ما دادیم؛ پیش شما چه خبر
است؟

روشن بود که جوابی از سوی آن خفتگان در گورها بر
نمی‌آمد یا با گوش مردم نا آشنا بود؛ ولی حضرت فهمید
و ترجمان کلام آنان شد و به همراهانی که در رکابش بودند و
از میدان جنگ به سراغ خانه و زندگی بر می‌گشتند، خطاب
کرده و فرمود: «آگاه باشید! اگر به آنان اجازه سخن
گفتن داده شود و مهر خاموشی از دهانشان بردارند، به
شما چنین خبر خواهند داد: بهترین ره توشه، تقواست.^۱
آیا اگر امروز بود و آن حضرت به خفتگان در گورها
گزارش می‌داد، نمی‌فرمود: حساب‌های بانکی‌تان تخلیه
شد. میز ریاست شما نصیب دیگری گشت. جایتان را
دیگران پر کردند. آن شهرت و محبوبیت که داشتید،
از یادها رفت. وارثانتان بر سر تقسیم اموال و املاک و
ویلاها و سپرده‌های مالی، باهم به نزاع پرداختند و پس
از هفتم و چهلم و سالگرد، دیگر کسی به یاد شما نیست.

چنان رفتید که گویا هرگز نبوده‌اید و شبیه افسانه‌ها
شدید ... تنها همدم و همراه شما، اعمال شماست که با
خود برده‌اید!
راستی که مرگ و گورستان، عبرتی بزرگ است؛ البته
برای آنان که «چشم عبرت بین» داشته باشند.

۱۳



پی‌نوشت

۱. لو أَذِنَ لَهُمْ فِي الْكَلَامِ لَأَخْبِرُوكُمْ أَنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى (نهج البلاغه، حکمت، ۱۳۰).

مولد و خودکفا

ج . ابویاسر

درسی از سیرهٔ پیامبر (ص)



شنیده‌اید که یاد دادن ماهی‌گیری به تهیدست و گرسنه، بهتر از اهدای ماهی به اوست؛ زیرا در آن صورت، ایجاد شغل است و در این صورت گدا پروری. آن‌جا تبدیل یک فرد به نیروی مولد و شاغل است و این‌جا تبدیل فرد به کسی که همیشه نگاهی به دست عطای دیگران است. این مقوله، در سطح ملی و کلی یک جامعه هم مطرح است.

می‌توان به جامعه‌ای نیازمند، صدقه داد؛ تا کمبودهایش برطرف شود و قدرت خریدنش بالا رود و می‌توان زمینه و بستر کار و تولید و اشتغال را فراهم آورد؛ تا خود افراد، کار کنند و پول در آورند و زندگی را بچرخانند. این روش، هر چند سخت‌تر است، اما ماندگار تر و اساسی‌تر است.



یک صحنه تاریخی در زمان پیامبر اکرم (ص)، نشان از این دیدگاه از سوی پیامبر (ص) نسبت به نیازمندان جامعه است که توان کار و تولید دارند.

سالم بن مکرم از امام صادق علیه السلام چنین روایت می‌کند: در زمان پیامبر خدا (ص) یکی از اصحاب او گرفتار فقر و ناداری شد و حالش وخیم و گذران زندگی‌اش دشوار گشت. همسرش به او گفت: کاش نزد پیامبر (ص) می‌رفتی و از او کمک می‌طلبیدی؛ تا از این وضع رها شویم. آن شخص نزد پیامبر (ص) رفت. پیش از آن که در خواست خود را مطرح کند، چون چشم رسول خدا (ص) به او افتاد، فرمود: هر کس از ما در خواست کند به او عطا می‌کنیم و هر کس بی‌نیازی جوید، خداوند بی‌نیازش می‌کند.

آن مرد پیش خود گفت که منظورش منم و شرم کرد که چیزی بگوید و به خانه برگشت و جریان را به همسرش باز گفت. همسرش گفت: این که نوید خوبی و امید بخش است. برو پیش پیامبر (ص) و وضعمان را بگو و کمک بخواه؛ قطعاً عطا خواهد کرد. مرد دوباره نزد پیامبر (ص) رفت. چون نگاه رسول خدا (ص) به او افتاد، باز همان جمله را تکرار کرد؛ هر کس از ما بخواهد، می‌دهیم و هر کس بی‌نیازی جوید، خدا بی‌نیازش می‌کند. بار سوم هم این حادثه اتفاق افتاد.

آن شخص از درخواست خود منصرف شد؛ رفت و کلنگ و تیشه‌ای از کسی کرایه کرد و به کوهستان رفت و مقداری هیزم فراهم کرد و به شهر آورد و به مقداری

آرد فروخت. آردها را به خانه آورد؛ خمیر کرده، نان پختند و خوردند. فردا باز هم به کوه رفت و مقدار بیشتری هیزم تهیه کرد؛ آورد و فروخت و این کار را ادامه داد؛ تا آن که وضعش کمی خوب شد و آن تیشه امانتی را به صاحبش داد و خودش تیشه‌ای خرید و از فردا با تیشه خودش به خارکشی رفت. وضع مالی‌اش که بهتر شد، دوشتر و یک غلام خرید و آنها را در جمع آوری هیزم و خار و فروختن و کسب درآمد به کار گرفت؛ تا آن که ثروتمند شد. نزد پیامبر خدا(ص) رفت و ماجرای قبلی و به حضور پیامبر(ص) رسیدن و آن چه را از آن حضرت شنیده بود، باز گفت.

رسول خدا(ص) فرمود: من که گفتم هر که از ما درخواست کند، به او عطا می‌کنیم؛ ولی هر کس بی‌نیازی جوید، خداوند، توانگرش می‌سازد؛ «من سألنا أعطیناه و من استغنی، اغناه الله»^۱.

این هنر پیامبر(ص) بود که یک نیروی بی‌کار و فقیر را به یک نیروی کاری، مولد و خودکفا، تبدیل کرد و به جای آن که به او ماهی بدهد، به او ماهیگری آموخت. این نمونه و الگو می‌تواند در جامعه امروز ما هم تحقق یابد؛ به شرط آن که افراد جویای کار و ثروت، کار تولیدی کنند و تنها به استخدام دولتی و پشت میز نشینی، نیندیشند.

پی‌نوشت

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۳۹؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۲۸.

سریاز نظام

محمد باقر پورامینی

در سوگ فقدان ریاست مجمع تشخیص
مصلحت نظام آیة الله هاشمی شاهرودی

درگذشت استاد برجسته و عزیز حوزه و کارگزار عالی
نظام، آیة الله هاشمی شاهرودی، غم بار بود و به واقع
رحلت ایشان ثلمه‌ای برای نظام و حوزه تلقی می‌شود و
بی‌تردید، رفتنش جبران ناپذیر است.

آیة الله شاهرودی یک نابغه علمی بود. نوع و مدت
تحصیل وی و همچنین استادانی که او با آنان انس
علمی داشت، نشانگر نبوغ اوست. وی در محفل علمی
آیة الله صدر، امام خمینی و آیة الله خوئی شرکت کرد. او
معتقد بود شرکت در درس این سه استاد، با امتیازاتی که
هر یک از آنان داشتند، یک جو علمی طلایی‌ای را ایجاد
کرده بود، که این شرایط کمتر برای افراد جمع می‌شود و
وی بیش از یک دهه در این محیط رشد کرد.



آیه الله هاشمی شاهرودی وقتی به ایران آمد، بخشی از فعالیت خود را به امور سیاسی و مبارزه با رژیم بعثی عراق و بخش دیگر را نیز به فعالیت های علمی اختصاص داد. امام خمینی در بدو ورود آیه الله شاهرودی به وی پیغام داده بود که درس و بحث را ادامه دهد و حوزه را رها نکنند. او نیز از همان روزهای نخست ورود به قم، درس و بحث را در مدرسه فیضیه شروع کرد و زمانی هم که مسئولیت مهمی در نظام عهده دار شد، محفل علمی خود را استمرار بخشید و پس از پایان مسئولیت قوه قضاییه، با وجود عضویت در شورای نگهبان، به تدریس رسمی خود در حوزه علمیه قم ادامه داد و این درس تا آذر ۹۶ ادامه یافت و بعد بیماری وی مانع ادامه تدریس او شد.

آیه الله هاشمی شاهرودی، زندگی و سیره امام خمینی را یک الگوی کامل می شمرد و می فرمود: «امام، فهم درستی از روح اسلام داشت و مخلصانه عامل به آن بود. امام خود را تسلیم محض خدا کرده بود». او درباره نهضت امام خمینی و نظام اسلامی چنین اعتقاد داشت: «این حرکت، پیش می رود؛ تا به نقطه اصلی خود، یعنی نقطه ظهور برسد. قطعاً این طور می شود. اینها همه تمهیدات آن واقعه عظیمند. این تحولات بزرگ، شوخی نیستند. در تاریخ سابقه بسیار کمی دارند و یک چیز عادی نیستند. این توفیق را هم خدا به ایشان داد؛ نظام شیعی و نظام اسلامی صحیح؛ آن هم با این عظمت و این سبک و شیوه مدرن. دیگران هنوز روی کار نیامده، صحبت از خلافت و حرف های کذایی می زنند؛ اما ایشان این شیوه مدرن، عقلانی، معقول، منطقی و دینی را مطرح کرد که همه چیز در آن هست»^۱.

او درباره رهبری رهبر معظم انقلاب نیز بر باور بود که وی «پس از امام، موفقیتی را برای جمهوری اسلامی رقم زد که بی نظیر است. خدا به ایشان الطاف خفیه‌ای دارد. بعضی از مسائل را شاید ایشان از قبل نمی‌دانست که این طور می‌شود؛ ولی همان طور که خدا امام را امداد کرد، ایشان را هم امداد می‌کند».^۲

رهبر معظم انقلاب در نگاه تیز بین رئیس فقید مجمع تشخیص مصلحت نظام، یک «برکت»، «ذخیره الهی» و «نعمت» است و هشدار می‌دهد «همه باید قدر و قیمت این نعمت را بدانند. کجای دنیا چنین نعمتی دارند؛ مثل نعمت وجود خود امام؟ کجا آن نعمت را داشتند؟ خدا نکند شیطان از مسیر گله‌مندی‌ها وارد و سبب کفران نعمت اصلی شود».^۳

آیه الله هاشمی شاهرودی نزدیک به چهار دهه، به عنوان یک کارگزار برجسته، کاردان، دلسوز و موثر، شناخته می‌شد و مسئولیت‌های مهم پیشنهادی رهبر معظم انقلاب را عهده دار گردید و در سال‌های اخیر نیز در مسند ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام، محور انسجام نیروهای وفادار انقلاب به شمار می‌آمد. این فقیه عالیقدر خود را یک سرباز اسلام و نظام می‌شمرد و به مقام رهبری می‌گفت: «هر چه وظیفه باشد، انجام می‌دهم. من برای شما سربازم».^۴

فقدان آیه الله هاشمی شاهرودی سخت است؛ اما می‌توان بر مدل مدیریتی او تکیه کرد و رمز موفقیت نظام اسلامی را در گرو تربیت و تصدی مدیرانی دانست که خود را «سرباز» بدانند؛ نه سربار!

پی‌نوشت

۱-۳. گفت و گوی مجله پاسدار اسلام با آیه الله هاشمی شاهرودی در سال ۱۳۹۴.

۴. گفت و گوی با آیت الله شب زنده دار؛ (سایت khamenei.ir).

خطر ریاست

به رسم روزهای تحصیلی، ساعت هفت خود را به درس خارج فقه رساندم. استاد که به حسینیه آمد، بر صندلی تکیه زد و پیش از شروع درس، این حدیث را به نقل از کتاب امالی شیخ طوسی به نقل پیامبر اعظم (ص) خواند: «لَا يُؤْمَرُ رَجُلٌ عَلَى عَشْرَةِ فَمَا فَوْقَهُمْ إِلَّا جِيءَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَغْلُولَةٌ يَدُهُ إِلَى عُنُقِهِ؛ فَإِنْ كَانَ مُحْسِنًا فَكَعَنَّهُ وَإِنْ كَانَ مُسِيئًا زِيدَ غَلًّا إِلَى غَلِّهِ».

امروز پیشوای بزرگ شیعه که در کسوت عالی‌ترین مقام سیاسی ایران اسلامی است، سخن از «اثرات و تبعات اخروی ریاست» راند و نسبت به تلاش برای دست‌یابی به ریاست، هشدار داد و فرمود: مخاطب این حدیث بنده و امثال بنده است.

آیه الله خامنه‌ای نخست به تفسیر حدیث پرداخت و درباره آن، این نکات را بیان فرمود:

۱. به فرموده رسول اکرم (ص)، هیچ کس نیست که بر ده نفر یا بیشتر ریاست و امارت داشته باشد، مگر این که این آدم رئیس را که این قدر در دنیا محترم است و رئیس است و مدیر است، چنین آدمی را در روز قیامت وقتی که می‌آورند، دست او را به گردنش بسته‌اند؛ یعنی دست‌بسته او را وارد محشر می‌کنند؛ آن هم به این شکل که دستش به گردنش بسته است. نفس این مسئولیت و آمریت و ریاست، یک تبعاتی دارد که این وضعیت را ایجاب می‌کند.



در آن حوزهٔ مأموریت که ما آن جا رئیسیم، مدیریم، یک کارهای هستیم، بعضی از کارها انجام می گیرد که ما می توانستیم مانع آن بشویم و نشدیم؛ حالا یا غفلت کردیم و وارد نشدیم یا از روی تنبلی وارد نشدیم. این کار خلاف، زیر نظر ما و در پُست نگهبانی ما انجام گرفت یا بعضی از کارها باید در حوزه مأموریت ما انجام می گرفت که انجام نگرفت یا به خاطر این که ما نفهمیدیم، دقت نکردیم، تعقیب نکردیم، مشورت نکردیم، پرس و جو نکردیم و ندانستیم یا نه دانستیم، تنبلی کردیم؛ امروز و فردا کردیم؛ گفتیم حالا ان شاء الله بعداً فردا و ضایع شد؛ فوت شد. اگر ماها عقل داشته باشیم، باید دنبال ریاست ندویم؛ واقعاً این جور است. باید دنبال ریاست نرویم. ریاست، این تبعات را دارد. بعضی های دنبال ریاست می دونند؛ نمی فهمند که نفس این آمریت و ریاست، این خطرات را دارد که روز قیامت وقتی او را در پای محاسبه الهی بیاورند، مغلولاً و دست بسته می آورند.

۲. اگر او آدم خوبی بود، درستکار بود، در آن چه انجام گرفته بود، تقصیری و گناهی متوجه او نبود، اینجا او را رها میکنند؛ «فَإِنْ كَانَ مُحْسِنًا فَكَ عَنهُ». بالاخره شارع مقدس و پروردگار عالم، موازینی دارد؛ یک جاهایی ممکن است که انسان به دلیلی مَعْفُو باشد؛ قصورش قصور عن تقصیر نباشد. گاهی ما قاصریم؛ جاهلیم؛ اما جهلمان عن تقصیر است و گاهی نه واقعاً تلاش خودمان را کرده ایم؛ زحمتمان را کشیده ایم و آخرش این نتیجه درآمده است. این قصور، اینجا مورد عفو الهی است. پس اگر این آمر و این رئیس، «محسن» باشد، فَكَ عَنهُ.

۳. اما اگر نه انسان نیکوکاری در دنیا نبوده است و خودش هم آدم بدکار و بدعملی بوده است، هر جور بدعملی ای که فرض کنید، این جا آن گرفتاری و آن غل و زنجیری که به او بسته شده است، افزایش پیدا می کند؛ «وَإِنْ كَانَ مُسِيئًا زِيدَ غَلًّا إِلَى غَلِّهِ».

۴. اینها را باید ما بفهمیم؛ دنبال کرسی های ریاست

بودن، چه ریاست اجرایی و چه ریاست تقنینی [نباشیم]؛ می‌پنید برای نمایندگی مجلس، بعضی خودشان را می‌کشند. اگر راه پیدا نکنند، به هر دلیلی یا مثلاً فرض کنید صلاحیتش را تأیید نکنند یا رأی نیاورد و غیره، خودش را به آب و آتش و در و دیوار می‌زند که چرا نشد؛ عقل نیست؛ تدبیر نیست.

وقتی استاد حدیث را شرح و تبیین کرد، پاسخی نیز برای سوالات نهان برخی از شاگردان درس که به نوعی مسئولیتی در نظام اسلامی داشتند، ارائه کرد؛ این که اگر مسئولیت برای یک انسان تکلیف شود، او باید قوی از عهده انجام برآید و به این واجب عمل کند. کلام پایانی را که با ذکر یک خاطره از همراه بود، وی این گونه بیان کرد:

ملاحظه کردید که اگر این ریاست، مایه یک چنین دغدغه‌ای است، خب، انسان رها کند؛ مگر اینکه واقعا متوجه انسان بشود و واجب باشد برای انسان؛ آنجا لازم است. بنده دوره دوم ریاست جمهوری، قطعاً عازم بودم به این که نامزد ریاست جمهوری نشوم؛ حالا دوره اول که تحمیل شد بر ما، هیچ، دوره دوم دیگر یقیناً گفتم من قطعاً نامزد نمی شوم؛ امام به من فرمودند: بر تو واجب عینی و تعیینی است؛ هر دو را گفتند؛ گفتند: هم واجب عینی است و هم واجب تعیینی است؛ خب، بنده هم برخلاف میل خودم قبول کردم و رفتم. درست این است که اگر تکلیفی وجود ندارد، واجب بر انسان نیست و انسان نرود به سراغش و دنبال نکند آن را؛ بله اگر ناچار شد، ناگزیر شد، به گردن انسان گذاشته شد، آن جا «خُذْهَا بِقُوَّةٍ»^۲؛ بایستی با قوّت، انسان دنبال بکند.^۳

پی‌نوشت

۱. شیخ طوسی، الامالی، مجلس دهم، ص ۲۴۶؛ «پیامبر اکرم ۹ می فرماید: هیچ کس نیست که بر ده نفر یا بیشتر، ریاست و امارت داشته باشد؛ مگر این که او را روز قیامت در حالی می‌آورند که دستش به گردنش بسته است؛ پس اگر آدم درستی بود و تقصیری متوجه او نبود، او را رها می‌کنند و اگر بدکار و گناهکار بود، غل و زنجیرش افزایش پیدا می‌کند».

۲. سوره اعراف، آیه ۱۴۵: «... آن را به جد و جهد بگیر ...»

۳. گزارشی از ابتدای درس خارج فقه آیت الله خامنه ای (سه‌شنبه ۲۷ / ۹ / ۱۳۹۷)

تورم شخصیت

جواد محدثی

چاقی مفرط، تنها در جسم و بدن، زیان بار نیست؛ بلکه چاقی بی حد و اندازه روحی هم که می‌توان به آن «تورم شخصیت» گفت، خطرناک است.

بعضی ظرفیت مدح و ستایش ندارند. بعضی با پست و مقام فراتر از توانشان، دچار غرور و غفلت می‌شوند.

بعضی وقتی بیش از حد مورد توجه قرار می‌گیرند و رسانه‌ای و چهره می‌شوند و نامشان بر سر زبان‌ها می‌افتد، خود را می‌بازند و حرف‌های بزرگ تر از دهانشان می‌زنند و ادعاهای گزاف می‌کنند.

بعضی با ورود به «جرگه خاص»، خیلی سریع، گرفتار «تومور غرور» می‌شوند.

بعضی وقتی با کف و سوت و هورا و صلوات و درود و پلاکارد خیر مقدم و ... روبه رو می‌شوند، دچار توهم می‌شوند

و خود شیفتگی، کار دستشان می‌دهد و فکر می‌کنند در قلب‌ها جای دارند و محبوبند.

بعضی که خود ساخته نیستند، وقتی میدان پیدا می‌کنند و صاحب نفوذ و حق امضا و اظهار نظر می‌شوند





و سفرهای خارجی می‌روند و در اجلاس‌ها حضور می‌یابند و قرارداد و تفاهم نامه امضا می‌کنند و نوار افتتاح طرحی را قیچی می‌کنند و در محاصره خبرنگاران قرار می‌گیرند، به راحتی «خود» را از یاد می‌برند و مجذوب عناوین اعتباری می‌شوند و در این حال، لقمه‌ای چرب برای شیطان می‌شوند و چشم و گوش و دست و زبانشان «شیطانی» می‌گردد و سرباز بی‌مزد و موجب ابلیس و نفس اماره می‌شوند.

این جاست که تذکر و موعظه، می‌تواند اعتدال بیافریند. این جاست که نقد، زمینه ساز خالی شدن باد غرور می‌شود و اگر طرف، نقد پذیر و منصف باشد، از این تورم و تب و مسمومیت، نجات می‌یابد و به حالت سلامت روحی اولیه بر می‌گردد و از منتقد، سپاسگزار می‌شود و دست‌پند دهنده را می‌بوسد و از این که «شوک باد» به او وارد کرده، ممنون می‌شود؛ اما اگر روحیه نقد پذیری نداشته باشد و شرایط پیش آمده، او را سرمست کرده و از خود به خود ساخته باشد، نه نقد و نظرها را می‌پذیرد، نه شنوای انتقادات است و نه حاضر است حتی به سخن و تذکار دیگران گوش دهد. خود را بی‌عیب می‌بیند و منتقدان را مغرض و حسود می‌پندارد. با کسی که در حال غرق شدن است، چه می‌توان کرد؛ وقتی حاضر نیست دست هیچ امدادگری را بگیرد!

برای کسی که در تب خود بینی و غرور می‌سوزد، چه درمانی کار ساز است؛ کسی که حاضر نیست احتمال دهد که بیمار است و وضعش عادی نیست؟

رحمت خدا بر روح خدا باد که می‌فرمود: سعی کنید پیش از آن که دنیا به شما روی آورد، خود را بسازید! باری، تورم شخصیت را می‌توان درمان کرد؛ به شرطی



که هر روز در «آینه»
خودشناسی» نگاه
کنیم و از آمپولی که «باد نخوت
و غرور» را خالی کند، استقبال
کنیم و از پند که مظلوم ترین دوست
شفیق است، رنجیده نشویم و هر تذکر
مشفقانه را سیاسی ندانیم و به حساب
دشمنی و بدخواهی نگذاریم.

عشق به مردم

ناصر مدنی

هشت
نکته

از میرزا عبدالکریم حق شناس

آیت الله میرزا عبدالکریم حق شناس، فقیه سخت کوش و معلم اخلاق در دوره معاصر بود که آشنایی با ویژگی‌های اخلاقی و بهره گیری از توصیه‌ها و نکات اخلاقی وی، برای شما تشنگان قرب به خدا، راهگشاست؛



۳۰

۱. انجام حوائج مردم برای او بسیار مهم بود. عبادات مستحب را برای کار مردم و حاجت آنان، تعطیل یا مختصر می کرد. یکی از اراداتمندان وی از حرم مطهر حضرت رضا علیه السلام تلفنی با وی صحبت کرد و گفت: الآن من در مقابل ضریح مطهر هستم؛ چه کنم؟ فرمود: دوستان را دعا کن.

• • •

۲. او به مردم عشق می ورزید و به این اعتقاد داشت و می گفت: اینها خلق خدا هستند. خداوند خلقتش را دوست دارد؛ پس ما هم باید آنها را دوست بداریم؛ چون کسی که کسی را دوست دارد؛ آثار او را هم دوست می دارد.

• • •

۳. او نسبت به گناه غیبت، سخت حساس بود؛ زیرا به واسطه غیبت، همه اعمال آدمی بر باد می رود. وقتی در اوائل جوانی از کسی غیبت می شنود و امکان پیدا نمی شود که از او دفاع کنند، ناگزیر نزد غیبت شده،

می‌رود؛ اما او حاضر نمی‌شود که حلال کند. می‌فرمود: به گریه افتادم و حاضر بودم که دست و پای او را ببوسم؛ تا این که مرا حلال کند. وقتی او این قدر اصرار و تواضع مرا دید، از من گذشت کرد.



۴. به قرائت قرآن، توصیه می‌کرد و معتقد بود که تلاوت قرآن، قلب را منور می‌کند و حجاب‌ها و زنگ‌ها را از روی قلب برمی‌دارد؛ خصوصاً اگر انسان با تدبّر بخواند. او به مطالعه تفاسیر قرآن، تاکید داشت و می‌گفت: ببینید کدام یک با ذوق شما موافقت می‌کند؛ آن را انتخاب کنید.



۵. او به خواندن زیارت عاشورا توصیه می‌کرد و تاکید می‌کرد که پس از خواندن زیارت، دو رکعت نماز هدیه به محضر حضرت سیدالشهدا علیه السلام، خوانده شود.



۶. همواره به سه نکته توصیه می‌کرد؛ «نماز به جماعت در اول وقت»، «نماز شب» و «پی‌گیری وجدیت در درس».



۷. هیچ‌گاه دستور ذکر نمی‌داد و بیشتر به مراقبه توصیه می‌کرد؛ مراقب چشم‌ت باش؛ مراقب گوشت‌ت باش و مراقب زبانت باش که آن را چگونه به کار می‌بری؛ البته هیچ‌گاه نشده بود که چیزی را عمل نکرده، به دیگران توصیه کند.



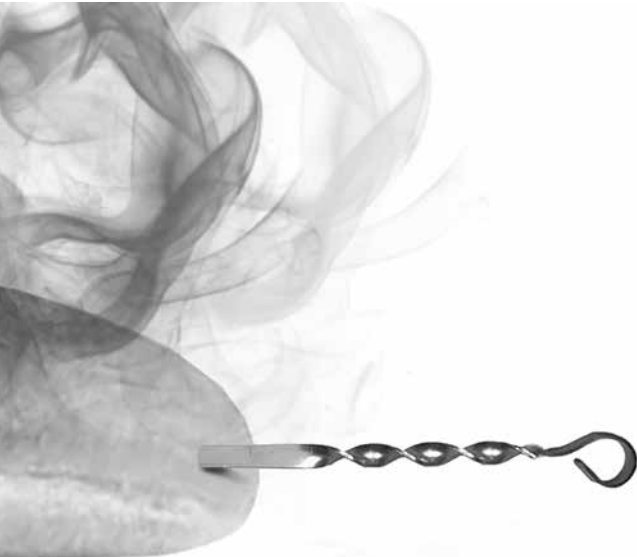
۸. او به مردم سفارش همسرانشان را می‌کرد و اگر اطلاع می‌یافت کسی نسبت به همسرش بد رفتاری می‌کند، ناراحت می‌شد. وی احترام خاصی نسبت به همسر خویش داشت و در باره او می‌گفت: «من کمال خود را در خدمت به خانم می‌دانم و خود را موظف می‌دانم که آن چه ایشان می‌خواهد، فراهم کنم».

از خودمان شروع
کنیم

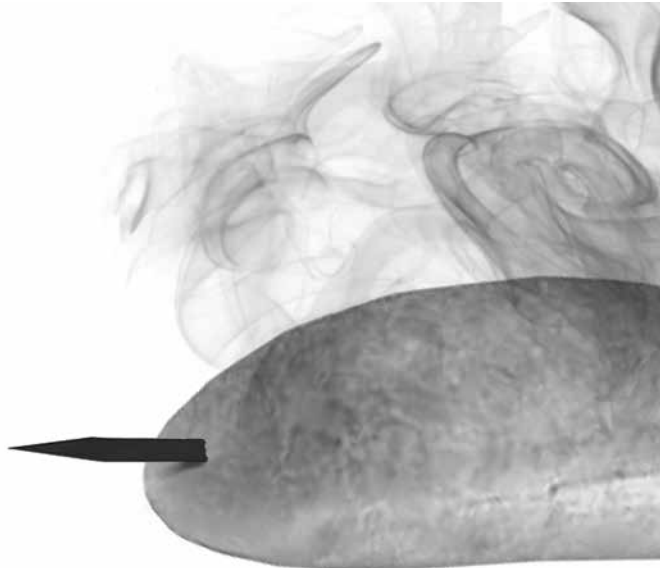


غرزدن، تبدیل به اصلی‌ترین تفریح ایرانیان شده است. در خانه، تاکسی، اداره، بانک، صف نان و ... همگی در حال غرزدن هستیم؛ زیرا راحت‌ترین کار این است که با نسبت دادن مشکلات به بقیه، خودمان را از تغییر، تبرئه کنیم.

البته در این که مسئولان اشتباه دارند، حرفی نیست؛ اما در این مجال برآنیم که به خودمان پردازیم؛ زیرا اکثر ما در به وجود آمدن وضع فعلی، کمتر از آنان مقصر نیستیم و نباید به بهانه عملکرد ضعیف برخی مسئولان، از مسئولیت فردی‌شان خالی کنیم. مسئولی که یادش رفته باید باز نشسته شود، کشاورزی که برداشت غیر مجاز آبی دارد، مهندسی که کیفیت



را فدای کمیت می‌کند، خانه‌داری که تفکیک زباله‌تر و خشک نمی‌کند، تعمیرکاری که قطعهٔ چینی به جای فرانسوی می‌فروشد، راننده‌ای که تخلف را زرنگی می‌داند، خبرنگاری که برای خوشایند برخی، دروغ می‌گوید، بقالی که تایخ انقضای اجناسش را پاک می‌کند، معلمی که توجیه کم کاری را کمی حقوقش می‌داند، مدیری که همزمان چند پست دارد، تلویزیونی که شعور مردم را نادیده می‌گیرد، نانوايي که نان بدون کیفیت می‌فروشد، دانشجویی که تحقیق و پایان‌نامه می‌خرد، مربی مهد کودکی که به بچه‌ها داروی خواب‌آور می‌دهد، مسئول خریدی که قیمت فاکتور را بالاتر می‌زند، پزشکی که نگاهش به بیمار، ابزاری برای کسب درآمد بیشتر است، استاد دانشگاهی که دغدغه‌اش چاپ مقاله توسط دانشجویان به نام اوست، پلیسی که یادش رفته فلسفهٔ وجودی‌اش افزایش آرامش در جامعه است، آشپزی که با پوست مرغ چرخ شده، سویا و نان خشک، برای مردم کباب کوبیده می‌پزد، دندان‌پزشکی که بدون دلیل، دندان‌بیماری را جراحی و عصب‌کشی می‌کند، نمایندهٔ مجلسی که دغدغه اصلی‌اش رأی آوردن مجدد است



و منافع ملی را فدای منافع شخصی‌اش می‌کند، بنگاه مسکنی که برای جوش دادن معامله، از گفتن هیچ دورغی فروگذار نمی‌کند و ... همه به نوعی در ایجاد مشکلات، نقش دارند.

بدیهی است که مسائل فوق، همگانی نیست؛ اما جای انکار هم نیست که بسیاری از ما یادمان رفته که همه سرنشینان یک کشتی هستیم و با آسیب به آن، همگی در معرض غرق شدن قرار می‌گیریم.

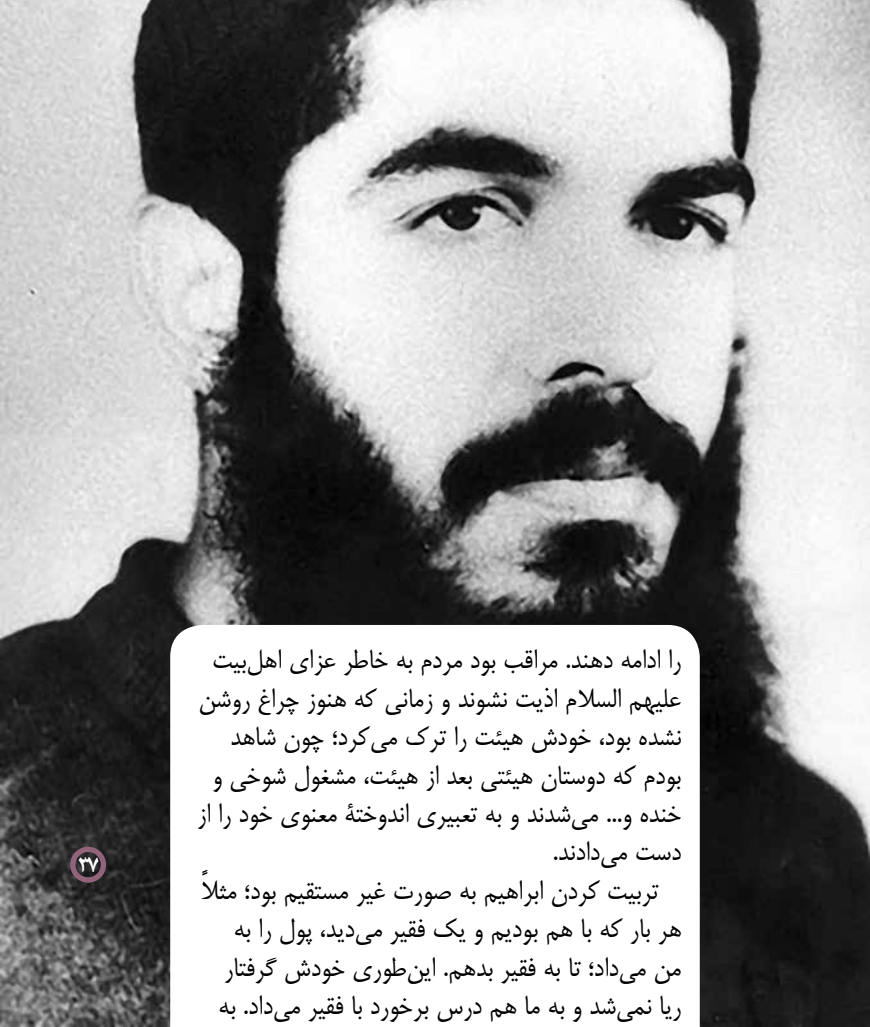
بسیاری از ما عادت کرده‌ایم در پی منافع فردی، منافع جمعی کشورمان را نادیده بگیریم و تا وقتی ایران را بر خودمان مقدم ندانیم، وضع همین است که می‌بینید بیایید از خودمان شروع کنیم.

الگوی مدیریتی ابراهیم

اوایل انقلاب بود. شهید ابراهیم هادی در کمیته مشغول فعالیت بود. حیطه فعالیت کمیته‌ها بسیار گسترده بود و مردم در بیشتر مشکلات، به کمیته‌ها مراجعه می‌کردند. من به کمیته‌ای که ابراهیم در آنجا مشغول بود، رفتم؛ چند اتاق کنار هم بود و در هر اتاق یک میز قرار داشت و یکی از نیروهای کمیته پشت میز، جوابگوی مردم بود. وقتی وارد اتاق ابراهیم شدم، دیدم بر خلاف دیگر اتاق‌ها میز کار پشت سرش بود و صندلی جلوی میز قرار داشت و صندلی مراجعین هم جلوی صندلی ابراهیم بود، پرسیدم: این جا چرا فرق داره؟

گفت: «پشت میز که نشستم، احساس غرور بهم دست داد؛ گفتم: این طوری از مردم دور می‌شم و برای همین صندلی خودم را آوردم این طرف؛ تا به مردم نزدیک‌تر باشم». هر زمان ابراهیم در جمع رفقا در هیئت حاضر می‌شد، شور عجیبی برپا می‌کرد. او در سینه‌زنی و مداحی برای اهل بیت علیهم السلام، سنگ تمام می‌گذاشت؛ اما عادت خاصی در هیئت داشت.

ابراهیم، توی مداحی داد نمی‌زد؛ صدای بلندگو را هم اجازه نمی‌داد زیاد کنند و وقتی هنوز هیئت شروع نشده بود، سر بلندگوها را به سمت داخل محل هیئت می‌چرخاند؛ تا همسایه‌ها اذیت نشوند. اجازه نمی‌داد رفقای جوان که شور بیشتری دارند تا دیر وقت عزاداری



را ادامه دهند. مراقب بود مردم به خاطر عزای اهل بیت علیهم السلام اذیت نشوند و زمانی که هنوز چراغ روشن نشده بود، خودش هیئت را ترک می‌کرد؛ چون شاهد بودم که دوستان هیئتی بعد از هیئت، مشغول شوخی و خنده و... می‌شدند و به تعبیری اندوخته معنوی خود را از دست می‌دادند.

تربیت کردن ابراهیم به صورت غیر مستقیم بود؛ مثلاً هر بار که با هم بودیم و یک فقیر می‌دید، پول را به من می‌داد؛ تا به فقیر بدهم. این طوری خودش گرفتار ریا نمی‌شد و به ما هم درس برخورد با فقیر می‌داد. به ساندویچ اولویه علاقه داشت؛ اما هر جایی برای ساندویچ نمی‌رفت؛ یک ساندویچ‌فروشی در ۱۷ شهریور بود که فروشنده‌اش آدم مقدس و مسجدی بود؛ ابراهیم همیشه پیش او می‌رفت. می‌دانست توی اولویه کالباس نمی‌ریزد و فقط از مرغ استفاده می‌کند. ابراهیم سوسیس، همبرگر و... استفاده نمی‌کرد و این‌گونه به ما یاد می‌داد که هر چیزی نخوریم و هر جایی برای غذا نرویم. او می‌دانست که این فروشنده نسبت به حلال و حرام، خیلی دقت می‌کند و برای همین، به آنجا می‌رفت.^۱

پی‌نوشت

۱. سلام ابراهیم، ج ۲، ص ۲۳۰.

بریده‌ها

جواد محدثی

آدم‌های بزرگ و کوچک / رشوه به قاضی
باید علت را دریافت / هر کسی به جای خود
اجابت / مسابقه خر سواری / کیسه کردن ماست‌ها

۳۸

❖ آدم‌های بزرگ و کوچک

می‌گویند اسکندر قبل از حمله به ایران، درمانده و مستأصل بود و از خود می‌پرسید: چگونه باید بر مردمی که از مردم من بیشتر می‌فهمند، حکومت کنم؟ یکی از مشاوران او گفت: کتاب‌هایشان را بسوزان و بزرگان و خردمندان‌شان را بکش. یکی دیگر از مشاورانش گفت: «نیازی به چنین کاری نیست؛ از میان مردم آن سرزمین، آنها را که نمی‌فهمند و کم سوادند، به کارهای بزرگ بگمار و آنها را که می‌فهمند و باسوادند، به کارهای کوچک و پست بگمار. بی‌سوادها و نفهم‌ها، همیشه شکرگزار تو خواهند بود و هیچگاه توانایی طغیان نخواهند داشت و فهمیده‌ها و باسوادها هم یا به سرزمین‌های دیگر کوچ می‌کنند و یا خسته و سرخورده، عمر خود را تا لحظه مرگ، در گوشه‌ای سپری می‌کنند.



❖ رشوه به قاضی ❖

مردی پنج سکه به قاضی شهر داد؛ تا در محکمهٔ روز بعد، به نفع او رأی صادر کند. در روز مقرر، قاضی خلاف وعده کرد و به نفع دیگری رأی داد. مرد، برای یادآوری در جلسهٔ دادگاه به قاضی گفت: «مگر من دیروز شما را به پنج تن آل عبا قسم ندادم که حق با من است؟» قاضی پاسخ داد: «چرا... اما پس از تو، شخص دیگری مرا به چهارده معصوم سوگند داد!»

❖ باید علت را دریافت

مردی در ساحل رودخانه‌ای نشسته بود که ناگهان متوجه شد شخصی در چنگال امواج خروشان رودخانه گرفتار شده است و کمک می‌طلبد. او داخل رودخانه شد و آن مرد را به ساحل نجات آورد و به او تنفس مصنوعی داد؛ جراحاتش را پانسمان کرد و پزشک را به بالینش آورد. هنوز حال غریب جا نیامده بود که شنید دو نفر دیگر در حال غرق شدن در رودخانه‌اند و کمک می‌خواهند. او دوباره به رودخانه پرید و به زحمت آن دو نفر را هم نجات داد؛ اما پیش از آن که فرصت پیدا کند به هوضع آنها رسیدگی کند، صدای چهار نفر دیگر را که در حال غرق شدن بودند، شنید و آنها را هم نجات داد. آن روز آن مرد آن قدر قربانی نجات داد که خودش خسته شد و از پا افتاد؛ ولی صدای فریاد کمک از داخل رودخانه قطع نمی‌شد. مرد خیرخواه چند قدمی به طرف بالای رودخانه رفت و متوجه شد که دیوانه‌ای مردم را یکی‌یکی به آب می‌اندازد. او فوری رفت و دیوانه را سر جای خود نشاند و مشکل برای همیشه رفع شد.

❖ هر کس به جای خود

ناخدای یک کشتی و سرمهندس آن در این باره بحث می‌کردند که در کار اداره و هدایت کشتی، کدام یک نقش مهم‌تری دارند. بحث به شدت بالا گرفت و سرانجام، ناخدا پیشنهاد کرد که یک روز جایشان را با هم عوض کنند. قرار گذاشتند که سرمهندس، سکان کشتی را به دست گیرد و ناخدا به اتاق مهندس کشتی برود.



هنوز چند ساعتی از جابه‌جایی نگذشته بود که ناخدا
عرق‌ریزان با سر و وضعی کثیف و روغن‌مالی بالا آمد و
گفت: «مهندس! سری به موتورخانه بزن؛ هر قدر تلاش
می‌کنم از موتورخانه سر در نمی‌آورم و کشتی حرکت
نمی‌کند».

سر‌مهندس فریاد کشید: «البته که باید حرکت نکند.
چون به گل نشسته است!»



❖ اجابت

ارابه‌ای در بیابانی به گل فرو رفت و به علت سنگینی بیرون نیامد. ارابه ران درمانده شد و چاره ندانست. دست نیاز به درگاه کارساز بی‌نیاز بلند کرد و گفت: الهی! فرشته‌ای بفرست که کار بسته بگشاید و گاری به گل نشسته برهاند! تیر دعوتش به هدف اجابت رسید. فرشته‌ای ظاهر شد و گفت: ای ارابه ران! دعای بی‌عمل، نقش نگاشتن بر یخ و تخم کاشتن بر سنگ است. اگر خداوند چنین دعاهایی را مستجاب کند، دایره‌ای بر مرکز حقیقی خود حرکت نکند. اینک دستوری دهم که تو را از این رنج و گرفتاری برهاند؛ اهماًل مکن؛ ناامید مباش و پشت ارابه را بگیر و شلاق به اسب زن و آن گاه از خداوند بخواه تا بر تو مدد فرماید.

نبی صلی الله علیه و آله فرموده است: «ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها؛ خداوند نمی‌خواهد که کارها را بدون اسباب، به انجام رساند».

❖ مسابقه خر سواری

برابر تحقیقات جانورشناسان و زیست‌شناسان، اسب‌ها در میدان مسابقه، فقط در خط راست و به صورت مستقیم حرکت می‌کنند و نه تنها از جلو رفتن و تاختن سایر اسب‌ها مانع نمی‌شوند بلکه هرگاه سوارکار خودشان یا سایر اسب‌ها به زمین بیفتد تا حد امکان سعی می‌کنند

آن سوارکار سقوط کرده را لگد زنند؛ اما الاغ‌ها درست برعکس عمل می‌کنند؛ یعنی وقتی در خط مسابقه قرار بگیرند پس از شروع، اصلاً توجهی به جلو و ادامه مسیر مسابقه ندارند و فقط به خر رقیب که در جناح چپ و یا راستش قرار دارد، توجه داشته، تمام تمرکزشان، جلوگیری از کار دیگران است؛ یعنی تمام هدف و همیشان این است که مانع رسیدن خر دیگر به خط پایان شوند؛ حتی به قیمت این که خودشان به خط پایان نرسند و به همین خاطر در میدین ورزشی، از مسابقه خر سواری استقبال چندانی نمی‌شود.

❖ کیسه کردن ماست‌ها

به مختار السلطنه رئیس قزاقان ناصرالدین گفتند: ماست در تهران خیلی گران شده است. او به تجار سفارش کرد که ارزش کنند و بعد خودش به صورت ناشناس به بازار آمد و از یکی از آنها ماست خواست. مغازه‌دار گفت: چه جور ماستی می‌خواهی؛ ماست خوب یا ماست مختارالسلطنه؟ وی از این سوال شگفت زده شد و از علت آن پرسید. ماست فروش گفت: ماست خوب و اعلا، همان است که از شیر می‌گیریم و بدون آب و به بهای دل خواه می‌فروشیم و ماست مختارالسلطنه همین تغار دوغ است که جلوی مغازه گذاشتیم که یک سوم آن ماست و دو سومش آب است و آن را به قیمتی که مختارالسلطنه تعیین کرده، می‌فروشیم. مختارالسلطنه دستور داد ماست فروش را جلوی مغازه اش به صورت وارونه از درختی آویزان کنند و بند تنبانش را دور کمرش سفت ببندند؛ سپس تغار دوغ را از بالا در لنگه‌های تنبانش بریزند و آن قدر آویزان نگاه‌اش دارند تا همه آب‌هایی که به ماست اضافه شده، از تنبان بیرون بچکد. چون دیگر ماست فروش‌ها این خبر را شنیدند، همگی ماست‌ها را کیسه کردند.

صف اول، صف خدمت، صف مردم داری

میشم مطیعی

۴۴

مردم ما دلشان صبر زلالی دارد
سفره کوچکشان نان حلالی دارد
همه هستند اگر نوبت ایثار شود
پای کارند اگر موسم پیکار شود
گله مندند، ولی حجب و حیایی دارند
مردم ما چه گذشتی، چه وفایی دارند
ای نشسته صف اول، صف ایثار آن جاست
آن سوی نرده ببین لذت دیدار آن جاست
نکند نرده میان تو و مردم باشد
درد دل‌ها پس این فاصله‌ها کم باشد
دوستان! صدق و صفای دهه شصت چه شد؟
راستی حال و هوای دهه شصت چه شد؟
آن مدیران جوانی که جهادی بودند
بی تکلف ز همین مردم عادی بودند
شور آن شعله مگویند که خاموش شده
اختلاس آمده، اخلاص فراموش شده
ای نشسته صف اول به عدالت برخیز
مانده بر شانه تو بار امانت بر خیز

علم داد برافراز که ملت هستند
دل به شاهین ترازوی عدالت بستند
همتّ قطع ید دانه درستان باشد
وای اگر دزدی از این قافله آسان باشد
وای اگر توصیه و نامه پذیری قاضی
داد و بیداد اگر رشوه بگیرد قاضی
شکر کن این همه نعمت نرود از دست
قدر دان فرصت خدمت نرود از دست
صف اوّل، صف خدمت، صف مردم داری
یک نفر نیست مخاطب همه هستند آری
گر به یک نقد رود صبر و قرار از دست
صف اوّل منشین بین جماعت جا هست
سعی کن در سعه صدر شوی پیش قدم
رهبری گفت که من نیز صف اوّلی ام
معدن رنج، دل کارگران است هنوز



چشم مردم به عدالت نگران است هنوز
سنگر توست همین میز و امیدی است به تو
آن سوی میز تو چشمان شهیدی است به تو
گره ار وا نکنی خود گره کار مباش
بر نمی‌داری اگر بار کسی، بار مباش
شد عیان بر همه دنیا که چهل سال چرا
بود ورد لب ما مرگ به تو امریکا
چند روزی به تو و عهد تو دادیم زمان
چند روزی محک تجربه آمد به میان
تا سیه روی شود هر که در او غش باشد
تا سیه روی شود هر که دروغش باشد
هان مپندار که پیمان شکنی آسان است
نقض این عهد میندیش که بی‌توان است
شریان‌های حیاتی جهان در کف ماست
تنگه هرگز و دریای عمان در کف ماست
صبر کن روز پریشان شدنت نزدیک است
لحظه سخت پشیمان شدنت نزدیک است
قفل تعلیق به امید خدا می‌شکنیم
هر چه زنجیر کشیدی، همه را می‌شکنیم
چرخه هسته‌ای از نو به تکاپو افتد
آب رفته همه باز آید و در جو افتد
دست تو رو شد و شرت کم و ننگت افزون
پنجه از دستکش مخملی ات زد بیرون
دل به لبخند که بستیم خدایا تو ببخش
پای عهد که نشستیم خدایا تو ببخش
حیف از آن سعی و از آن آمدن و رفتن‌ها
که شده با لگد بوالهوسی باد هوا
دشمن است او چه سگ زرد و چه روباه سیاه
دشمن است او چه دمکرات و چه جمهوری خواه
دل به لبخند که بستیم عدو غدار است
وقت اظهار «اشداء علی الکفار» است
پس اگر ذکر تبری کسی گشته قضا



حال فریاد کند مرگ بر آمریکا را
گفته بودند که امضای فلان تضمین است
نه فلان مانده و نه امضاش، حقیقت این است
زان هیاهو چه به جا مانده، به غیر از اسمش
جسدی مانده ز برجام و ز روح و جسمش
بوی فاسد شدنش نیز بلند است بلند
ادکلن‌های اروپایی اگر بگذارند
این اروپا مگر آن نیست که در سعدآباد
بست پیمان و بلافاصله دادش بر باد
ترس و ترساندن از جنگ غلط بود غلط
ترس دروازه تحریم گشوده است فقط
تکیه بر همت خود کن که فرج خواهد شد
ما بر آنیم که تحریم فلج خواهد شد
پشت سر لشکر فرعون و مقابل دریاست
ذره ای ترس به خود راه مده حق با ماست
نیل اگر هست عصا در کف موسی هم هست
مژده «ان معی ربی» آقا هم هست

پدر صنعت چرخ خیاطی ایران

شاید برای خیلی‌ها تصور یک روحانی کارآفرین و صنعت‌گر، دور از ذهن باشد؛ به ویژه اگر او کسی باشد که تولیداتش به مرحله صادرات هم رسیده باشند و چرخ‌هایش، چرخ زندگی صدها نفر را چرخانده باشند. سید صادق سبزواری نوه سید محمد تقی سبزواری، یکی از شاگردان شیخ انصاری بود. خانواده سبزواری اصالتاً سبزواری بودند. پدر سید صادق در بازار معین اهواز مغازه لوازم خانگی داشت و بعدها نمایندگی شرکت چرخ خیاطی هسکوارنای سوئد را بر عهده گرفت. سید صادق در سال ۱۳۰۵ در اهواز متولد شد. حوادث نابسامان دوران رضا شاه و کشف حجاب موجب شد که خانواده آنها به عراق هجرت کنند. وی در عراق به کسوت روحانیت در آمد و به آموزش علوم حوزوی پرداخت و همزمان نیز در کنار پدرش که در عراق نیز در کار چرخ خیاطی فعالیت می‌کرد، به کسب و کار پرداخت. پس از سقوط رضا شاه که اوضاع کشور تا اندازه‌ای مساعد شد، وی به ایران بازگشت و شرکت بازرگانی سید صادق سبزواری را تأسیس کرد و نمایندگی شرکت چرخ خیاطی هسکوارنای سوئد را عهده دار شد. تلاش و فعالیت صادقانه سید صادق موجب شد که دو طرف موافقت خود را با ایجاد یک خط تولید چرخ خیاطی اعلام کنند؛ اما به دلیل کارشکنی مسئولان وقت در دادن مجوز به سید صادق



۱۴۹

Kachiran

Iran Sewing Machine Mfg. Co.

WWW



و مشروط کردن مجوز به سهیم شدن خاندان پهلوی، سید صادق از این کار منصرف شد. این ماجرا موجب شد که وی خود به فکر تولید چرخ خیاطی بیفتد. وی در این باره می‌گوید: «این ماجرا مرا تحریک کرد که چرخ ساز بشوم و کارخانه تولید چرخ خیاطی راه بیندازم». از این رو، از همان آغازین روزهای پیروزی انقلاب اسلامی که به دلیل روشن نبودن وضعیت کشور افراد زیادی در حال خارج کردن سرمایه‌هایشان از کشور بودند، او به فکر عملی کردن نقشه‌اش بود. وی در این باره می‌گوید: «در روز ۱۷ فروردین ۱۳۵۸ همه وارد کنندگان چرخ خیاطی را برای ناهار دعوت کردم و گفتم: ما چه چیزی از چین و ژاپن کمتر داریم که نتوانیم چرخ خیاطی تولید کنیم و گفتم: در زمان قدیم هر کس می‌خواست کار خیر کند، آب انبار می‌ساخت؛ الان هر خانه‌ای شیر آب دارد و همان آب انبارش محسوب می‌شود. بیا ببیند ما نان انبار درست کنیم. گفتند: حاج آقا! نان انبار دیگر چیست؟ گفتم: یعنی این که ۲۰۰ - ۳۰۰ کارگر را نان بدهیم. آنان پذیرفتند و موافقت اصولی به نام سید صادق سبزواری صادر شد؛ اما وقوع جنگ تحمیلی و اوضاع اقتصادی کشور موجب شد تا طرف قرارداد که شرکت هسکوارنای سوئد بود، عقب نشینی کند و از دادن تجهیزات خودداری کند. سید صادق برای وارد کردن تجهیزات لازم با ژاپنی‌ها مذاکره کرد. آنها هم که اوضاع را مناسب نمی‌دیدند به او گفتند: مردم شما در صف تخم مرغ ایستاده‌اند؛ بهتر است شما تخم مرغ تولید کنید و تولید چرخ خیاطی را به ما بسپارید. سید صادق و همکارانش از این سخن بر آشفتنند و با سرمایه خویش، یک شرکت صنعتی تولید تخم مرغ ایجاد کردند؛ شرکتی که هنوز هم به فعالیتش ادامه می‌دهد؛ اما این سنگ اندازی‌ها سید صادق و همکارانش را از تلاش و فعالیت برای اجرای هدف باز نداشت و سرانجام پس از مذاکره با شرکت چرخ خیاطی فاف آلمان، با این شرکت به توافق رسید؛ اما این



بار مسئولان وزارت صنایع با او سر ناسازگاری داشتند و چون فکر می‌کردند که این شرکت تنها مونتاژ کاری می‌کند، با این کار مخالفت کردند.

پس از هشت سال توقف، سرانجام در دههٔ هفتاد، سید صادق سبزواری به آرزوی ۳۰ ساله‌اش رسید و نخستین شرکت تولید چرخ خیاطی را به نام کاجیران تأسیس کرد. سید صادق در خاطراتش می‌گوید: نعمت زاده وزیر صنایع به همراه وزیر صنایع سوریه در یکی از نمایشگاه‌های بین‌المللی لوازم خانگی از غرفهٔ کاجیران بازدید کرد و ضمن اشاره به غرفهٔ ما به زبان انگلیسی به وزیر صنایع سوریه گفت: اینها هم قطعات را وارد می‌کنند و این جا سر هم بندی می‌کنند. من [که انگلیسی و عربی می‌دانستم] به زبان عربی به وزیر صنایع سوریه گفتم: تمامی اینها را ما در داخل تولید می‌کنیم و بعد به نعمت زاده گفتم: چرا آبروی ما را می‌برید؟ چند روز بعد مهندس نعمت زاده با هیئتی برای بازدید به کارخانه ما آمدند و از قسمت‌های مختلف ریخته‌گری آلومینیم تا ماشین‌های دای کات ساخت بدنهٔ چرخ خیاطی و بخش‌های دیگر دیدن کردند و متوجه شدند که در داخل هم می‌توان چرخ خیاطی تولید کرد. سر انجام سید صادق سبزواری در ۹۲ سالگی، در خرداد ماه سال ۱۳۹۷ و در هیاهوی تبلیغات جام جهانی فوتبال به سرای ماندگار شتافت.^۱

پی‌نوشت

۱. روزنامه قدس (با تصرف و تلخیص).

پیمان سعد آباد، سند خیانت رضا شاه

سید مجید حسن زاده



۵۲

در سال‌های اخیر برخی وابستگان نظام طاغوتی پهلوی تلاش کرده‌اند سران این نظام و دولت مردان آن را تطهیر کرده، بر جنایت‌ها و خیانت‌های آنان سر پوش بگذارند و به بهانه وجود برخی نارسایی‌ها و مشکلات در نظام اسلامی، چنین القا کنند که در دوره پهلوی این گونه نبوده و این خاندان و به ویژه رضا شاه، خدمات فراوان و کم نظیری را انجام داده‌اند. در این جا فارغ از فساد اداری و مالی این رژیم و جنایت‌ها و خیانت‌ها و غارت اموال بیت المال و انتقال آنها به خارج از کشور، تنها به یک موضوع، آن هم وابستگی رضا شاه به انگلستان و ضعف و زبونی و بی اراده بودن وی در مقابل این استعمار پیر اشاره می‌شود؛ تا یاوه گویان بدانند که در دوره رضا شاه، ما کشوری حقیر و زبون و بی اراده بودیم و هیچ عزت، کرامت و اختیاری از خود نداشتیم و استعمارگران برای ما تعیین تکلیف می‌کردند. تاریخ سلسله پهلوی، حتی به روایت وابستگان و کارگزاران آن، بیان گر آن است که رضا شاه و فرزندش، در





ادارهٔ كشو و انجام امور و در تصمیمات مهم بین المللی و داخلی، اختیار و ارادهٔ مستقلی نداشتند و حتی با تصمیم استعمارگران بر سر کار آمدند.

اشرف پهلوی، دختر رضا شاه و خواهر دوقلوی محمد رضا پهلوی در کتاب «برگ‌هایی از خاطرات» خویش می‌نویسد: «با آن که انگلیسی‌ها در روی کار آوردن پدرم، اثر مستقیم داشتند، پدرم از آنها خوشش نمی‌آمد و همیشه آرزو داشت روزی بتواند خود را از قید تسلط آنها، رها سازد».^۱

رضا شاه همواره تحت سلطهٔ انگلستان بوده است و رهایی از سلطهٔ این کشور، آرزوی او بوده است؛ آرزویی که هرگز تحقق نیافت؛ زیرا همان انگلستانی که او را روی کار آورد، وی را از کار بر کنار کرد و فرزندش را جایگزین او کرد.

دربارهٔ کنار گذاشتن رضا شاه از قدرت، از دکتر محمد مصدق، نمایندهٔ مجلس در دورهٔ پهلوی و نخست وزیر محمد رضا پهلوی، چنین نقل شده است: «وقتی متفکین تصمیم گرفتند رضا شاه را از سلطنت بردارند، حق آن بود که به میدان توپخانه می‌رفت و می‌گفت: ای مردم! انگلیسی‌ها می‌خواهند مرا از سلطنت بردارند؛ اکنون به سوی شما آمده‌ام. اگر مرا می‌خواهید، می‌مانم و گرنه به امر شما می‌روم؛ نه به دستور انگلیسی‌ها و اگر در آن جریان کشته هم می‌شد، اسمی از خودش به جامی گذاشت».^۲

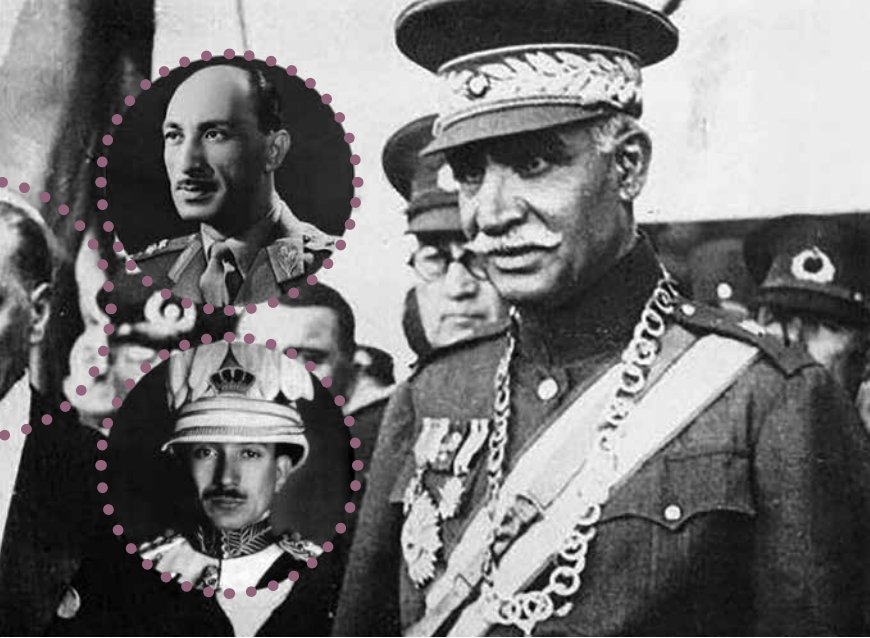
اشرف پهلوی دربارهٔ بر کناری پدرش می‌گوید: «انگلیسی‌ها که دیدند برای پدرم پایگاهی در میان مردم نمانده و بردن او هیچ مقاومتی در مردم به وجود نمی‌آورد، تصمیم گرفتند او را وادار به استعفا کنند و یک علت کینهٔ برادرم [محمد رضا پهلوی] نسبت به انگلیسی‌ها که او را وادار ساخت خود را به دامن آمریکایی‌ها بیندازد، همین بود».^۳

یکی از خیانت‌های رضا شاه پهلوی، امضای «پیمان سعدآباد» بود. کارگردان و طراح اصلی چنین پیمانی، دولت استعمار گر انگلستان بود. انگلیسی‌ها که پس از



انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ م. روسیه تزاری و سقوط سلسلهٔ رومانوف‌ها و ایجاد حکومت سوسیالیستی شوروی، فوق‌العاده وحشت زده و نگران شدند، نهایت کوشش خود را به عمل آوردند تا با ایجاد حکومت‌هایی دست‌نشانده و قوی در جنوب روسیه، یعنی ایران، افغانستان، ترکیه و عراق و اتحاد این حکومت‌ها، نیرویی به وجود آورند که سپر و بلا گردان هندوستان باشد و به همین جهت در ایران، دیکتاتوری پهلوی یا به قول خودشان «حکومت تمرکز قدرت» را به وجود آوردند. در عراق نیز حکومت دست‌نشاندهٔ فیصل را سر کار آوردند و در افغانستان نیز با کنار زدن «امان‌الله»، حکومت محمد ظاهر شاه را روی کار آوردند؛ تا از این طریق، حلقه‌ای آهنین در جنوب روسیه به وجود بیاورند.^۴

اختلاف مرزی ایران با این کشورها، مانعی بر سر راه اتحاد این کشورها بود؛ به همین علت، انگلستان با طرح پیمان عدم تعرض بین ایران و این سه کشور تلاش کرد تا به اهداف و منافع خویش دست یابد و سر انجام با



کارگردانی این کشور، عهدنامهٔ عدم تعرض، معروف به پیمان سعد آباد، در ده ماده بین این چهار کشور منعقد شد. این پیمان یکی از زیانبارترین پیمان‌ها برای کشور ما بوده است.

پیمان سعد آباد از قراردادهای ترکمانچای و گلستان به مراتب زیانبارتر بوده است. اگر در قرارداد گلستان ترکمانچای به دلیل شکست ایران از روسیه، فتحعلی شاه مجبور شد قسمتی از کشور را به دولت قدرتمند روسیه واگذار کند، در پیمان سعد آباد رضا شاه به کشورهای ضعیفی در همسایگی خود باج داد و قسمت‌هایی از کشور را بدون جنگ و نزاع، به آنها واگذار کرد؛ تا از این طریق ارباب خویش را راضی کند. حسین مکی یکی از نمایندگان مجلس شورای ملی دورهٔ رضا خان و تاریخ نگار عصر پهلوی، دربارهٔ پیمان سعد آباد می‌نویسد: پیمان سعد آباد، هم از لحاظ مادی و هم از نظر سیاسی، به زیان دولت ایران و به نفع کشورهای ترکیه، افغانستان و عراق بوده است؛ زیرا قسمتی از ارتفاعات آرات را که دارای موقعیت سوق الجیشی مهمی بود، به ترکیه واگذار کرد.

سر لشگر ارفع، عضو کمیسیون تعیین خط مرزی، در یادداشت‌های خود نوشته است: رضا شاه در مورد واگذاری این ارتفاعات گفته بود: «اساس، دوستی ایران و ترکیه می‌باشد؛ حال این تپه جزء خاک ایران یا خاک



ترکیه باشد، مهم نیست؛ به آنها واگذار کنید». در تعیین خط مرزی ایران و عراق هم رضا شاه از کیسهٔ خلیفه بخشید و منابع نفتی غرب ایران و نصف شط العرب (اروند رود) را که طبق اصول و مقررات بین المللی که خط مرزی «وسط المیاء» است، به عراق واگذار کرد و این کار موجب شد که سالانه بابت عبور کشتی‌های نفت کش از آبادان، مبالغ هنگفتی به عنوان حق عبور به دولت عراق پرداخت شود و این بذل و بخشش را انگلیسی‌ها موجب شدند.^۵

افغانستان نیز از این خوان گسترده بی نصیب نماند و با وجود آن که اختلاف ایران و افغانستان دربارهٔ رود هیرمند، حل نشد و حتی طبق رأی حکمیت گل اسمیت انگلیسی، افغان‌ها حاضر نشدند کنار بیایند، با این حال برای ملحق شدن به این پیمان، به آنها جایزه دادند؛ به این ترتیب که چون افغان‌ها به علت عدم وجود معادن نمک در مضیقه بودند و در قسمت‌های مرزی در داخل خاک ایران، معادن نمک وجود داشت، حدود سه چهار کیلومتر از این قسمت‌ها را که «دشت نا امید» نام دارد، به افغانستان واگذار کردند.^۶

از نظر سیاسی نیز این پیمان هیچ سودی برای ایران نداشت؛ زیرا هنگام جنگ جهانی دوم در شهریور ۱۳۳۰ شمسی که متفقین کشور ما را اشغال کردند و از شمال و جنوب به آن حمله ور شدند، کشورهای عضو پیمان سعد آباد، نه تنها هیچ کمکی به ایران نکردند، بلکه حتی از محکوم کردند لفظی اشغال گران هم خودداری کردند. اینها تنها گوشه‌ای از خدمات رضاشاه به ایران بوده است!^۷

پی‌نوشت

۱. حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، انتشارات علمی، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۶، ج ۸، ص ۱۰۴.
۲. همان، ص ۱۰۵.
۳. همان، ص ۱۰۶.
۴. همان، ج ۶، ص ۳۴۰.
۵. همان، ص ۳۶۳ - ۳۶۴.
۶. همان، ص ۳۴۳.
۷. همان، ص ۳۴۳.

استسقای خودرویی با جوایز جگری!

علی اکبر کسائیان

و از کمبود یا فراوانی و گرانی و ارزانی و معایب و محاسن آنها داد سخن می‌دهند و از سوی دیگر مجریان مسابقات علمی، ورزشی، تفریحی و پزشکی، جوایز برنامه‌ها و معرفی کالاهای مصرفی را فلان ماشین شیک و جگری اعلام کرده، قند تو دل جوانان آب می‌کنند، پیداست که پیام غیر مستقیم، اما مؤثر این گونه بحث‌های افراطی و برنامه‌ها و جوایز آنها، همین می‌شود که فکر و ذکر جامعه و آرزوی جوانان روی تهیه خودروی شخصی متمرکز شود.

در این فضا، دغدغه و اولویت اکثر مردم، این می‌شود که با قرض و قسط و کاستن از سایر نیازهای ضروری زندگی، هر چه زودتر صاحب ماشین سواری شوند و نتیجه نهایی‌اش همین بساطی است که شاهدیم معابر و میدان‌ها و کوچه‌های تهران و سایر شهرهای بزرگ و اکنون کوچک، تبدیل به پارکینگ بزرگ و بی سر و تهی شده که جای سوزن انداختن در آن نیست.

عجله نکنید و نگوئید داشتن ماشین سواری، حق طبیعی هر کسی است و در این زمان نمی‌شود اسب سواری و پیاده روی کرد و از ماشین چشم پوشید؛ البته که چنین است و این حق مسلم هر انسانی است؛ اما روی سختم با دولت مردان و برنامه‌ریزان حکومتی است که چرا زودتر به وسایط نقلیه عمومی در حد وسیع و

لازم، سرو سامان نمی‌دهند و با نوسازی ناوگان حمل و نقل شهری و تهیه اتوبوس‌های کافی در همه خطوط و گسترش بیشتر قطار شهری، شرایطی را به وجود نمی‌آورند که مردم به آسانی بتوانند در همه ساعات، بدون اتلاف وقت و درد سر و زحمت، به هر نقطه‌ای آمد و رفت کنند که اگر چنین شود، دیگر کمتر کسی پیدا می‌شود که اتومبیل شخصی خود را در طول هفته و برای کار و فعالیت روزانه از پارکینگ منزل بیرون بیاورد و اصلاً برایش به صرفه نیست که استهلاک و پول بنزین و مخارج دیگر خودرو را متحمل شود و به درد سر سرگردانی برای یافتن جای پارک و غیره گرفتار شود.

در این بحث، قصدم نبود که به مسائل مختلف حمل و نقل شهری و ترافیک و شیوه رانندگی در معابر و خیابان‌ها بپردازم که مثنوی هفتاد می‌شود و باید هر قسمت آن دقیقاً آسیب شناسی شود؛ بلکه تنها می‌خواستم عرض کنم که عزیزان برنامه ساز و مدیران صدا و سیما! اولاً این همه در برنامه‌ها از ماشین شخصی نگویید و شب و روز روی آن تأکید نکنید و ثانیاً چرا اغلب جوایزمان ماشین فلان مدل و فلان رنگ است؛ مسکن و وام بی بهره، مسکن و لوازم خانگی تولید داخل و حتی سفرهای گردش گری در داخل کشور که بسیار جاذبه دارد و به اقتصاد رونق می‌دهد، هزینه تحصیلی فرزندان و هدایایی از این قبیل را جایگزین ماشین کنید. فرهنگ سازی و هدایت افکار عمومی به سوی جوایزی که فایده چند سویه دارد، جایزه دادن کتاب‌های مناسب و مفید و وام‌های تحصیلی بلند مدت و امثال آن چرا فراموش شده است؟ ممکن است بگویید اربابان پشتیبان برنامه‌ها خودرو را پیشنهاد می‌دهند؛ درست است؛ ولی صدا و سیما می‌تواند با هدایت و گاهی قاطعانه مسیر جوایز را به سوی هدایای بهتر و چند منظوره، تغییر دهد و از این طریق، فرهنگ سازی کند و رسالت این دانشگاه عمومی را به خوبی انجام دهد.



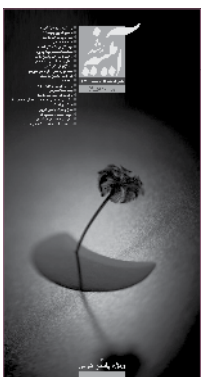
سال ۸۵



سال ۸۴



سال ۸۳











با سلام و درود

از آنجا که پیشرفت محتوایی و شکلی هر نشریه، وابسته به اظهارنظرها و پیشنهادهای مخاطبین آن است، انتظار داریم که شما ضمن اعلام وصول نشریه آئینه رشد، دیدگاههای خود را نیز ارسال کنید؛ تا مورد استفاده قرار گیرند.

پیشاپیش از همکاری شما سپاسگزاریم.

دفتر نشریه آئینه رشد

FMAROOOF.ir
WINTER 20119

for Officials

پیشنهادهای و انتقادات خود را نیز می‌توانید به آدرس ذیل بفرستید.
منتظر آثار قلمی شما هستیم.

info@fmarooof.ir

شماره تماس با پژوهشکده
+۲۵ ۳۷۷۳۳۹۳۳ • +۲۵ ۳۷۷۳۴۴۳۰